

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.

The New York Times

زد و خورد ادامه خواهد داشت

در ۳۶۰ روز گذشته و از زمان حمله حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر، بایدن در هر فرصتی در خصوص گسترش و تبدیل حمله حماس به یک جنگ گسترده با سایر نیروهای نیابتی ایران یعنی حزب‌الله و در نهایت خود ایران هشدار داده است. اکنون پس از ترور سیدحسن نصرالله، رهبر حزب‌الله، با شروع یک تهاجم زمینی به لبنان و پس از آنکه ایران روز سه‌شنبه با شلیک حدود ۲۰۰ موشک بالستیک اقدام اسرائیل را تلافی کرد، منطقه با خطرناک‌ترین لحظات خود از زمان جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ مواجه است. سوال اصلی این است که این تنش تا چه حد ممکن است تشدید شود و اینکه آیا ایالات متحده به صورت مستقیم در آن مداخله خواهد کرد یا نه. چند روز اخیر نقطه عطف این بحران بوده است. از زمانی که اسرائیل روز جمعه سیدحسن نصرالله را ترور کرد، دولت بایدن از رویکرد هشدار نسبت به یک جنگ گسترده به سمت تلاش برای مدیریت آن تغییر جهت داده است. مقام‌های آمریکایی از حق اسرائیل برای پاسخگویی به حملات ایران دفاع کرده اما اسرائیل را از حملات مستقیم به تاسیسات هسته‌ای می‌تواند منازعه‌را از کنترل خارج سازد بر حذر داشته‌اند.

مایکل اورن، سفیر سابق اسرائیل در آمریکا، مورخ و یکی از دیپلمات‌های تندرو این کشور در این باره گفت: «از نگاه اسرائیل، ما از ۷ اکتبر تاکنون درگیر در یک جنگ منطقه‌ای شده‌ایم و این جنگ اکنون یک جنگ تمام‌عیار است... ما در جنگی بر سر بقای ملی‌مان درگیر هستیم.» وی در ادامه افزود، پیروزی طی چند هفته آینده یک «وظیفه» برای کشوری است که «پس از هولوکاست تشکیل شده است.» آنچه مشخص نیست این است که بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل که در حال بررسی چگونگی (و نه پاسخ یا عدم) پاسخگویی به ایران است، چگونه این مأموریت وجودی را تفسیر خواهد کرد. هشدارهای بایدن ماه‌ها پیش و در اولین سفر وی به اسرائیل کمتر از دو هفته پس از ۷ اکتبر آغاز شد. این پیش از آن بود که اسرائیل با حملات هوایی اش غزه را از روی نقشه محو کند و برخلاف توصیه بایدن نیروهای زمینی خود را به این باریکه اعزام نماید. این قبل از آن بود که اسرائیل پیجرها و واکی‌تاکي‌های مورد استفاده حزب‌الله را منفرج سازد و ضمن ترور سیدحسن نصرالله، به صورت سیستماتیک اقدام به حذف بخش مهمی از رهبران حزب‌الله نماید. این قبل از آن بود که دولت بایدن این‌گزارا برنده‌ه که اسرائیل به یک آتش‌بس ۲۱ روزه خواهد پیوست اما نتانیاهو مجدداً با آن مخالفت و فرمان ترور نصرالله را صادر کند. از نظر منتقدان بایدن در اردوگاه راست‌گرایان، همه اینها نتیجه تعلل آمریکا، بی‌میلی وی نسبت به حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل و هشدار نسبت به عدم تکرار اشتباه آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر پس از هر وعده کمک به اسرائیل بوده است. از نظر منتقدان او در اردوگاه چپ، آنچه در طی ده روز گذشته رخ داده نمونه دیگری از کوتاهی بایدن در استفاده از اهرم فشار آمریکا از جمله تهدید به توقف ارسال تسلیحات به اسرائیل پس از کشته شدن بیش از ۴۱ هزار نفر در غزه بوده است. برای بسیاری از اسرائیلی‌ها، افزایش تنش اجتناب‌ناپذیر بوده و فصل دیگری از نبرد برای بقاست که با تشکیل کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ شروع شده است. نتانیاهو به وضوح از حمایت آمریکا برای اقدام تلافی جویانه علیه ایران برخوردار است. مذاکرات پشت‌پرده اکنون به نیت نتانیاهو در خصوص نحوه پاسخ‌دهی به ایران بستگی دارد. آیا او مانند کاری که در ماه آوریل کرد و تنها تاسیسات نظامی در اطراف اصفهان را هدف قرار داد، پیام دیگری به ایران دربارۀ اینکه اسرائیل در آینده قادر به چه کاری است ارسال خواهد کرد؟ آیا او به تاسیسات تولید نفت یا بنادر ایران حمله خواهد کرد؟ مقام‌های آمریکایی معتقدند می‌توانند نتانیاهو را متقاعد کنند که بدون زدن جرقه شروع یک جنگ گسترده منظور خود را برساند. اما آنها اذعان دارند که نخست‌وزیر اسرائیل پنج هفته آینده تا موعد انتخابات آمریکا را لحظه‌ای مناسب برای به عقب برگرداندن چندین‌ساله برنامه هسته‌ای ایران می‌داند. طبیعتاً رئیس‌جمهور سابق، دونالد ترامپ اعتراضی به یک حمله گسترده به زیرساخت‌های نظامی ایران نخواهد کرد و دموکرات‌ها نیز نمی‌توانند پس از حمله موشکی روز سه‌شنبه خود را در مظان اتهام تلاش برای محدود کردن اسرائیل قرار دهند.



دیپلماسی

DIPLOMACY

نگاه پژوهشگر

گفت‌وگو با علم‌صالح استاد دانشگاه ملی استرالیا

مشروعیت داخلی عنصر بنیادین بازدارندگی است



شهاب شهبازی

خبرنگار گروه دیپلماسی

پایان بازی نیست، در هر حالتی بازی امنیتی ادامه پیدا می‌کند. اگر طرفی در یکی از لایه‌های امنیتی ضربه بخورد، ممکن است بتوانی در لایه‌های دیگر به بازدارندگی طرف مقابل ضربه‌ای بزنی. اینجا فهم نقاط ضعف و قدرت و همینطور تهدید و درک از تهدید می‌تواند دائماً در حال تغییر باشد.

در دو ماهی که از ترور اسماعیل هنیه در تهران گذشت، شکیبایی جمهوری اسلامی ایران در اقدام متقابل و هم‌زمان استعمار ترورهای اسرائیل باعث شد تا تردیدهایی در مورد توانایی ایران در پاسخگویی به اسرائیل در بین برخی از محافل ایجاد شود. اقدام ایران در روز ۱۰ مهر تا چه اندازه بازدارندگی ایران را در مقابل اسرائیل احیا کرد؟

مطمئناً اقدامی که در روز اول اکتبر انجام شد، از چند لحاظ معنا داشت؛ نخست اینکه، ایران خود را در جایگاهی می‌بیند که بازدارندگی ایجاد کرده است. اساساً ما کشورها را بازیگران عقلانی فرض می‌کنیم، معنایش این است که کشورها در رفتارهای سیاسی و امنیتی خود، هزینه و فایده را مورد محاسبه قرار می‌دهند. اگر تهران راه‌یک بازیگر منطقی و تصمیم‌گیر منطقی (Rational Decision Maker) بدانیم، دست زدن به چنین اقدامی ممکن نیست، مگر در خود قدرت بازدارندگی را دیده باشد. موضع بسیار با اهمیت این است که طرف مقابل ایران از دو قدرت بسیار مهم برخوردار است. نخست اینکه اسرائیل قدرت اتمی است و دوم اینکه حمایت‌بی‌چون و چرای یک ابرقدرت را نیز پشت سر خود دارد. این دو ویژگی منحصر به‌فرد باعث می‌شود که برای طرف‌های مختلف در افتادن با اسرائیل بسیار مشکل شود و کمتر کشوری پیدا می‌شود که حاضر باشد با چنین طرفی در بیفتد. ویژگی دیگر اسرائیل این است که خود را به اقدامات متهورانه یا نظریه فرد دیوانه (Mad Man Theory) مشهور کرده است. یعنی دکتربن اسرائیل این است که آنقدر خودش را متهور نشان می‌دهد یا دیوانه‌وار اقدام می‌کند که طرف مقابل از او هراس داشته‌باشد. این نیز یکی دیگر از لایه‌های بازدارندگی اسرائیل است. آریل شارون، نخست‌وزیر وزیر جنگ پیشین اسرائیل و به‌عنوان یکی از تئوریسین‌های نظامی اسرائیل گفته‌بود که بهترین سلاح اسرائیل، ترس دشمن از ماست. یعنی اسرائیل تلاش می‌کند به گونه‌ای رفتار کند که طرف مقابل بترسد که به اسرائیل حمله کند، نه اینکه حمله کند و شکست بخورد.

با درک این ویژگی‌های بازدارندگی اسرائیل، حمله‌ای که ایران روز اول اکتبر به اسرائیل انجام داد نشان داد که ایران خودش را در قامتی می‌بیند که می‌تواند به یک قدرت اتمی یا پشتیبانی یک ابرقدرت جهانی حمله کند، یعنی ایران خود را معادل یا برابر با یک قدرت اتمی می‌داند؛ اینکه ایران تصمیم می‌گیرد ۲۰۰ موشک به اسرائیل شلیک کند و پیش‌بینی می‌کند که در صورت واکنش مشابه اسرائیل، باز هم بتواند حمله‌ای وسیع‌تر انجام دهد تا در یک نقطه این زد و خورد پایان پیدا کند.

ما از چندین مسئول ایرانی شنیده‌ایم که پیام‌های واضحی مخابره می‌کنند که نباید اقدامی انجام شود که ایران را به سمت تغییر دکتربن اتمی خود ببرد. ایرانی‌ها به وضوح می‌گویند که تسلیحاتی کردن برنامه اتمی ایران، آخرین انتخاب تهران است،



کار تا اینجا پیش رفت که با توسعه اینترنت و پررنگ شدن سایت‌های خبری و تحلیلی در کشور، از معاونت سیاسی صداوسیما به‌عنوان حامی و نیروی سازمان‌دهنده سایت‌هایی نام برده می‌شد که شبانه‌روز در کار تخریب و انتشار شایعات و اتهامات بی‌سند و مدرک علیه چهره‌های شاخص جریان اصلاحات بودند و از این‌رو، برخی نمایندگان مجلس ششم ابراز کردند که «ستاد ضداصلاحات» در صداوسیما تشکیل و فعال شده است. در سال‌های پایانی دوره اصلاحات و با جرم شدن عزم مخالفان برای برچیدن آنچه «بساط دوم‌خرداد» می‌خواندند، حجم و ابعاد این تخریب‌ها تشدید شد. دامن زدن شکاف‌ها و مجادلات درونی شورای شهر اول، برنامه‌های متعدد در قالب‌های مختلف علیه لویج دوگانه خاتمی (برای اصلاح قانون انتخابات و تعیین اختیارات رئیس‌جمهور)، سانسور پیگیری‌ها و تحقیقات دولت و مجلس در ماجرای مرگ مشکوک زهرا کاظمی (خبرنگار ایرانی‌تبار کانادایی) در زندان، سکوت کامل و تحریم غیررسمی انتخابات دوره دوم شورا، فضاسازی گسترده و حتی تمسخر اعتراض و تحصن نمایندگان مجلس ششم علیه درصاحب‌ها در برنامه‌های طنز تلویزیون... تنها بخشی از این اقدامات بود. این وضعیت در آخرین روزهای دولت خاتمی که با حضور محمود احمدی‌نژاد در شهرداری تهران و اکثریت

ادامه سردبیر یادداشت

اما به‌عنوان یک گزینه در شرایط ضروری روی میز قرار دارد. ایران از سیاست اتمی خود به صورت عملگراییانه در روابط خارجی و امنیت ملی استفاده کرده است. در وهله نخست از برنامه هسته‌ای برای چانه‌زنی با غرب در مذاکرات استفاده کرده است و حالا هم به عنوان یک ابزار بازدارنده امنیتی در مقابل اسرائیل از آن استفاده می‌کند. آمریکا هم به خوبی این مسئله را درک کرده است. آمریکا می‌داند که فشار بیشتر بر ایران، ممکن است ایران را قانع کند که به سمت تسلیحاتی کردن برنامه هسته‌ای خودش میل کند. به همین دلیل بود که بعد از عملیات نظامی ۱۳ آوریل ایران، آمریکا تلاش کرد رودرویی و تنش بین ایران و اسرائیل را مدیریت کند. اسرائیل اصرار داشت که با بالا بردن تنش پای آمریکا را به درگیری منطقه‌ای با ایران باز کند. پس از ترور اسماعیل هنیه در تهران، آمریکا تلاش کرد زمان بخرد تا پاسخ و واکنش ایران را به تأخیر بیندازد، تا بتواند تنش‌ها را در منطقه کنترل کند و حتی با رسیدن به آتش‌بس در غزه، ایران را از عملیات انتقامی منصرف کند.

اسرائیل از این موقعیت استفاده کرد و با این تصور که ایران در واکنش به اقدام‌های اسرائیل شک و تردید دارد، گام‌های بعدی خود را برداشت. در یک بازی امنیتی وقتی طرف مقابل احساس عدم قاطعیت یا تردید داشته‌باشد، هیچ وقت با حسن نیت پاسخ نمی‌دهد. در شرایط پس از ترور اسماعیل هنیه در تهران هم این تصور ایجاد شده بود که ایران امکان یا اراده درگیری و رویارویی ندارد و همین باعث شد که اسرائیل چند قدم جلوتر بیاید.

با این حال ایران همواره تلاش کرد که چه در پاسخ به حمله اسرائیل به کنسول گری ایران در دمشق و چه در پاسخ به ترور اسماعیل هنیه، خود را یک بازیگر عقلانی، یک بازیگر مسئول و مسئولیت‌پذیر در خاورمیانه نشان بدهد. غرب هم تا حدودی این موضع ایران را درک کرده بود. ولی غرب موفق نشد به وعده‌های خود مبنی بر برقراری آتش‌بس فوری در غزه عمل کند و اسرائیل هم به اقدام‌های خود در منطقه ادامه داد و حتی با آغاز جنگ در لبنان، اقداماتش را توسعه داد. اینجا ایران ملزم بود نشان بدهد که سکوتش از روی ضعف نیست. اگر تهران بیش از این سکوت می‌کرد، این شائبه تقویت می‌شد که سکوت ایران از روی ضعف است و به همین ترتیب طرف مقابل گام‌های بعدی را محکم‌تر می‌داشت.

حمله اول اکتبر (۱۰ مهر) ایران، یک حمله بازدارنده بود که در عین حال به لایه‌هایی از بازدارندگی اسرائیل نیز ضربه زد و آنها را زیر سوال برد. اینجا مسئله بازدارندگی صرفاً به معنای توفیق حمله نظامی و تعداد موشک‌هایی که شلیک شد و به هدف برخورد کرد یا نکرد، نیست، بلکه صرفاً همین که ایران تصمیم می‌گیرد به اسرائیل حمله کند، به خودی خود معنادار است. ما می‌دانیم که بیش از ۵۰ سال است که هیچ «کشوری» به اسرائیل حمله نکرده است و این نخستین بار است که فهم بازدارندگی که اسرائیل در منطقه ایجاد کرده است، از بین می‌رود.

فکر می‌کنید متحدان غربی اسرائیل بعد از عملیات نظامی ایران چه رویکردی را در پیش بگیرند؟

غرب باید به شدت تلاش کند تا اعتماد از دست‌رفته ایران را بازیگرداند. بعد از خروج آمریکا از برجام، اعتماد ایران به غرب بسیار تضعیف شده بود و حالا پس از اتفاق‌های یک سال اخیر در غزه و وعده‌های متحدان غربی اسرائیل برای آتش‌بس در غزه، این اعتماد کاملاً نابود شده است. غرب باید به شدت مراقب وضعیت باشد. وقتی طرف‌ها وارد یک بازی امنیتی می‌شوند، در چارچوب نظریه بازی‌ها (Game Theory) مسئله اعتماد اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند. اگر اعتماد وجود داشته‌باشد، امکان اشتباه‌های محاسباتی و بلوف‌زدن افزایش پیدا می‌کند و ریسک‌پذیری طرف‌ها بیشتر می‌شود که در شرایط شکننده کنونی مخاطرات را بسیار افزایش می‌دهد و برای هیچ‌یک از طرف‌ها در منطقه مفید نیست.

توجه کنید که تشدید فوق‌العاده تنش در منطقه برای اسرائیل هم بسیار خطرناک است و متحدان غربی اسرائیل این موضوع را به خوبی می‌دانند. اسرائیل به‌رغم قدرت فوق‌العاده نظامی، در اختیار داشتن سلاح‌های اتمی و حمایت بی‌چون و چرای قدرت‌های غربی، بسیار آسیب‌پذیر است. اسرائیل چه از لحاظ جغرافیایی، چه از لحاظ نسبت جمعیتی، چه از لحاظ ژئوپلیتیک و حتی از نظر موقعیت جهانی بسیار آسیب‌پذیر است. این مسئله باعث می‌شود که سیاست‌های اسرائیل و آمریکا نتوانند صرفاً با تکیه بر راهکارهای نظامی پیش بروند. اسرائیل باید به تجربه آمریکا، که به مراتب از اسرائیل قوی‌تر است، درس بگیرد که با همراهی کل ناتو نتوانستند در ۲۰ سال در افغانستان طالبان را شکست دهند. آمریکا در عراق، سوریه و یمن به

قابل‌تعریف نبود و در حوزه‌های خبری و تحلیلی، با رویکرد حرفه‌ای فاصله‌ای جدی داشت و بیشتر به ستاد جنگ و توپخانه‌ای علیه دولت و مجلس و جنبش اصلاحات می‌مانست. شاید گفته شود امروز هم رویکرد سیاسی و خبری صداوسیما همین است و اصولاً این رسانه، در قبال دولت‌ها، مجالس، احزاب و جریان‌های میانه‌رو، اصلاح‌طلب و منتقد مواجهه‌ای منفی و تخریبی داشته است و در این زمینه، لاریجانی نیز نه چنان رفته که دیگران پس از او رفتند. این سخن درست است. اما، دو لحظه در این میان وجود دارد که نقش و اهمیت دوران لاریجانی را متمایز می‌کند:

نخست اینکه، عملاً حاکم شدن چنین رویکردی در قبال دولت، مجلس و نهادهای رسمی کشور و نیز احزاب و جریان‌هایی که دست‌کم در دهه ۱۳۷۰ درون نظام تعریف می‌شدند؛ تا پیش از دوران لاریجانی در این حد و ابعاد، سابقه نداشت و عملاً او و مدیرانش را می‌توان مؤسس پدیده‌ای خواند که با عنوان «سازمان‌میلی» شناخته می‌شود.

تعبیر «سیما لاریجانی» نیز از این منظر شکل گرفت که او مؤسس چنین مواجهه‌ای با حوزه خبر و سیاست بود؛ حال آنکه در دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ که محمد هاشمی ریاست صداوسیما را بر عهده داشت، حتی منتقدان حکومت

راستگرایان در مجلس هفتم هم‌زمان شده بود. آنقدر تشدید شد که صورتی طنز‌آمیز یافت. چنان که عبدالله رمضان‌زاد، سخنگوی دولت خاتمی، یک‌بار گفت صداوسیما خبر نصب پل‌برقی برای پل عابر پیاده میدان هفت‌تیر با حضور احمدی‌نژاد را با پوشش گسترده و به‌عنوان خبر اول بخش خبری کرد و خبر بهره‌براری فازهای جدید پارس جنوبی با حضور خاتمی را در قالب خبری کوتاه و به‌عنوان خبر دست‌چندم، داستان‌ها و ماجراهای صداوسیما در دوران مدیریت لاریجانی البته مثنوی هفت‌من کاغذ است و می‌تواند سوزۀ تحقیقی تاریخی و یا دستمایه ساخت سریالی ۹۰ قسمتی (به سبک سریال‌های طنز دوران مدیریت لاریجانی) شود. البته، انصاف باید داد که صداوسیما در دوران لاریجانی در مقایسه با امروز، دست‌کم در حوزه‌های غیرسیاسی وضعیتی متفاوت و کارنامه‌ای قابل دفاع در قیاس با وضعیت امروز داشت. چنان‌که هنوز هم از پس دو دهه از رفتن لاریجانی، همچنان شبکه‌های پرشمار تلویزیون در کار بازخشی ساخته‌ها و تولیدات آن دوران اند و در مدیریت‌های متأخر، کمتر سریال فاخر و پر مخاطب تاریخی و حتی اجتماعی ساخته شده است. برنامه‌های پر مخاطب و تأثیرگذاری چون ۹۰ نیز برآمده از همان دوران بودند.

اما زاویه سیاسی، چنان‌که گفته شد «سیما لاریجانی» در مقام رسانه‌ای ملی